

تحلیل سیاست موازنه قدرت ایران در رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی

عباس مصلی نژاد*

چکیده

موازنه منطقه‌ای یکی از اصلی‌ترین موضوعات مورد بحث نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل و امنیت ملی محسوب می‌شود. هر یک از نظریه‌پردازان تلاش دارند تا جلوه‌هایی از موازنه قدرت را تبیین کنند. برخی از آنان اعتقاد دارند که ساختار نظام بین‌الملل بدون وجود توازن، ادامه پیدا نخواهد کرد. برخی دیگر، بر این اعتقادند که تأکید بر موازنه منطقه‌ای توسط قدرت‌های بزرگ به معنای نادیده گرفتن ضرورت‌های رفتار استراتژیک کشورهای منطقه‌ای محسوب می‌شود؛ بنابراین مداخله قدرت‌های بزرگ در فرایند توازن منطقه‌ای، شاخص‌های تئوریک و تحلیلی موازنه قدرت را ناکارآمد می‌سازد.

از سوی دیگر، ژئوپلیتیسین‌ها نیز بر چگونگی تعامل نیروهای جغرافیایی،

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران (mossalanejad@mossalanejad.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۱/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۹

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره یکم، پاییز ۱۳۹۰، صص ۱۵۸-۱۳۱.

سیاسی و راهبردی تأکید دارند. زمانی که مؤلفه‌های یادشده در سیاست دفاعی - امنیتی کشورها با تغییر روبه‌رو می‌شود، طبیعی است که شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی نیز با تغییر همراه خواهد شد. این امر، موازنه قدرت منطقه‌ای را تغییر خواهد داد. اگر تغییر در موازنه قدرت، گسترده و فراگیر باشد، در آن شرایط زمینه برای شکل‌گیری منازعات منطقه‌ای به‌وجود می‌آید؛ بنابراین ژئوپلیتیسین‌ها نیز همانند نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بر ضرورت توازن قدرت برای تداوم تعادل و ثبات منطقه‌ای تأکید دارند.

حوزه‌های منطقه‌ای به‌عنوان سطح میانی منطقه ژئوپلیتیکی محسوب می‌شوند؛ بنابراین، توازن قدرت در سطوح میانی نظام بین‌الملل در شرایطی انجام می‌گیرد که هیچ‌یک از بازیگران منطقه‌ای به برتری قدرت دست نیابند. این امر، بیانگر آن است که اگر کشوری در محیط امنیت منطقه‌ای به قدرت مازاد دست پیدا کند، در آن شرایط موازنه منطقه‌ای تغییر پیدا خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: موازنه منطقه‌ای، موازنه قدرت، ساختار نظام بین‌الملل، منازعه، نیروی موازنه‌گر، چندجانبه‌گرایی.

مقدمه

موازنه قدرت همواره یکی از دغدغه‌های اصلی نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بوده است. در تمامی ادبیات کلاسیک موضوعاتی از جمله: منازعه، جنگ، همکاری و ائتلاف بر مبنای جلوه‌هایی از موازنه قدرت شکل گرفته است. در قرن ۱۹، موازنه قدرت بین قدرت‌های بزرگ انجام می‌گرفت. این روند تا زمان شکل‌گیری ساختار دوقطبی ادامه یافت. مورتون کاپلان در تبیین ساختار دوقطبی آن را مربوط به شرایطی می‌داند که تراکم قدرت در بین دو بازیگر اصلی شکل گرفته باشد؛ بنابراین ساختار موازنه قدرت کارکرد خود را از دست می‌دهد.

به‌طور کلی می‌توان رابطه بین قدرت و جغرافیا در موقعیت راهبردی کشورها را به‌عنوان بخشی از موازنه قدرت مورد توجه قرار داد. زمانی که پایگاه نظامی در منطقه‌ای ایجاد می‌شود، در آن شرایط معادله قدرت نیز تغییر خواهد کرد. هرگونه عملیات نظامی را می‌توان زمینه‌ساز دگرگونی ژئوپلیتیکی دانست. به‌عنوان مثال، حمله نظامی آمریکا به عراق منجر به تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای شد. این امر، جایگاه قدرت آمریکا را در نظام امنیت منطقه‌ای افزایش داد. علت اصلی مخالفت کشورهای اروپایی، روسیه و چین با حمله نظامی آمریکا به عراق را می‌توان تغییر در توازن قدرت منطقه‌ای دانست (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۵).

در بین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، رئالیست‌ها بر ضرورت موازنه‌گرایی در سیاست امنیتی کشورها تأکید دارند. از سوی دیگر، آنان بر این اعتقادند که بدون موازنه قدرت نمی‌توان به اهداف استراتژیک بلندمدت رسید. چنین تفاوت‌هایی عامل اصلی ارائه راهبردهای رقیب در سیاست امنیتی کشورها محسوب می‌شود. به‌عنوان مثال، می‌توان چنین فرایندی را در سیاست دفاعی آمریکا در دوران

ریاست‌جمهوری جورج بوش مورد توجه قرار داد. افرادی همانند دونالد رامسفلد و دیک چنی بر این امر تأکید داشتند که امریکا باید بر موازنه قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی غلبه کند.

برخی دیگر از کارگزاران سیاست امنیتی امریکا همانند کاندولیزا رایس و رابرت گیتس، نگرش کاملاً متفاوتی داشتند. آنان بر ضرورت موازنه‌گرایی در سیاست بین‌الملل تأکید می‌کردند. همان‌گونه که موازنه‌گرایی و هژمونی به‌عنوان دو رهیافت کاملاً متفاوت در سیاست امنیتی - دفاعی امریکا یا سایر قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شود، می‌توان چنین فرایندی را در مورد سازماندهی نظام امنیت منطقه‌ای نیز مورد استفاده قرار داد. این امر، انعکاس قدرت و منزلت بازیگرانی است که دارای نقش موازنه‌دهنده در ساختار دفاعی - امنیتی هستند. طبعاً کشورهای که از قابلیت‌های ابزاری و ایدئولوژیک بیشتر و مؤثرتری برخوردارند، جایگاه تعیین‌کننده‌تری در سازماندهی موازنه منطقه‌ای خواهند داشت (کیوان حسینی، ۱۳۸۴: ۱۷۲).

در دوران پس از جنگ سرد، موازنه قدرت در دو سطح جهانی و منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفته است. تغییر در ماهیت سیاست بین‌الملل منجر به شکل‌گیری گزینه‌های مختلفی در عرصه موازنه قدرت شده است. موازنه منطقه‌ای یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های سیاست قدرت در دوران پس از جنگ سرد محسوب می‌شود. از آنجا که هرگاه موازنه قدرت دچار دگرگونی شود، زمینه برای شکل‌گیری منازعه و جنگ به‌وجود می‌آید، بنابراین بخشی از منازعات کنونی در روابط امریکا، ایران، عربستان سعودی و سوریه را می‌توان انعکاس تغییر در توازن قدرت دانست.

در این مقاله تلاش می‌شود تا رهیافت‌های توازن منطقه‌ای براساس نقش سیاسی و امنیتی ایران مورد بررسی قرار گیرد. لازم به توضیح است که موازنه‌گرایی در قرن ۱۹ براساس رهیافت‌های رنالیستی انجام می‌گرفت. موازنه قدرت در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی و در چهارچوب ساختار دوقطبی توسط قدرت‌های بزرگ انجام می‌گرفت. در سال‌های پس از جنگ سرد، امریکا تلاش کرد تا از طریق الگوهای کنش هژمونیک و رفتار براساس ساختار سلسله‌مراتبی، معادله

توازن قدرت را بی‌اثر سازد. چنین فرایندی با مقاومت بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ روبه‌رو شد.

متغیر وابسته مقاله را باید «گسترش منازعات منطقه‌ای علیه ایران» دانست. متغیر مستقل مقاله بر چگونگی و «نشانه‌های توازن قدرت منطقه‌ای» تأکید دارد. فرضیه این مقاله نیز بر تغییر رابطه قدرت و تأثیرگذاری بازیگران فرادست در معادله توازن منطقه‌ای تأکید دارد. در این مقاله، تأکید شده است که بازیگران فرادست و قدرت‌های بزرگ به‌عنوان نیروی موازنه‌دهنده در صدد برمی‌آیند تا بر موازنه قدرت تأثیرگذار باشند. در چنین شرایطی، منازعات، ماهیت ترکیبی پیدا می‌کند.

۱. نشانه‌های توازن قدرت منطقه‌ای براساس رهیافت رئالیستی

رئالیست‌ها دارای رویکرد قدرت‌محور در سیاست بین‌الملل هستند. نظریه‌پردازان رهیافت رئالیستی بر این اعتقادند که واقع‌گرایی مکتب سیاست قدرت است؛ یعنی اینکه واحدهای سیاسی همواره در حال تولید قدرت، افزایش قدرت و نمایش قدرت هستند. هر کشوری براساس شرایط سیاسی و ژئوپلیتیکی خود، به قدرت‌سازی مبادرت می‌کند. کشورهایی که دارای مرزهای جغرافیایی گسترده هستند و یا اینکه در جوار همسایگان تهدیدکننده قرار دارند، نیاز بیشتری به توازن قدرت پیدا می‌کنند.

به‌این ترتیب، یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های مکتب رئالیسم را می‌توان موازنه قوا در سطح بین‌المللی و توازن قدرت در سطوح داخلی و منطقه‌ای دانست. در این مورد افرادی همانند مورگنتا، بر این اعتقادند که سیاست توازن منطقه‌ای معطوف به سیاست حفظ وضع موجود است. در سیاست بین‌الملل کشورها می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند و یا اینکه زمینه تغییر در ساختار و الگوی رفتاری آن را به‌وجود آورند. مدیریت نظام جهانی در شرایطی امکان‌پذیر است که بهره‌گیری از سیاست توازن منطقه‌ای به تعادل و همکاری منطقه‌ای بازیگران منجر شود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۷).

الف - نقش دولت و سیاست دفاعی در توازن منطقه‌ای

توازن منطقه‌ای در واقع‌گرایی کلاسیک براساس معادله قدرت شکل می‌گیرد.

به عبارت دیگر، بازیگران تلاش دارند تا براساس قدرت، انگیزه‌ها و اهداف سایر کشورها را کنترل کنند. در این رویکرد، قدرت به شدت مورد تأکید قرار می‌گیرد. براساس چنین نگرشی، کشورها در عرصه بین‌المللی به دنبال افزایش قدرت خود هستند. به عبارت دیگر مهم‌ترین عنصر در پیگیری منافع ملی کشورها و توازن منطقه‌ای، پدیده‌ای به نام قدرت محسوب می‌شود. علت این مسئله را نیز باید در وجود انسان جستجو کرد.

بسیاری از ویژگی‌هایی را که رئالیست‌ها مربوط به انسان می‌دانند، در ساختار دولت نیز وجود دارد؛ بنابراین قدرت‌گرایی انسان، به حوزه دولت منتقل می‌شود. توازن منطقه‌ای به منزله تلاش سازمان‌یافته برای کنترل قدرت بازیگران در شرایط آنارشی محسوب می‌شود. از مهم‌ترین نظریه‌پردازانی که در این حوزه مطالعاتی را انجام داده‌اند می‌توان به هانس جی مورگنتا، ادوارد هالت کار، هنری کیسینجر و نیبهور اشاره کرد. هر یک از آنان، شکل جدیدی از واقع‌گرایی کلاسیک را تبیین می‌کنند؛ بنابراین سازماندهی توازن منطقه‌ای براساس نگرش این افراد نیز با تفاوت‌هایی همراه خواهد بود. از سوی دیگر، تمام آنان با پذیرش برخی از اصول واقع‌گرایی ساختاری سعی دارند تا زیرساخت‌های واقع‌گرایی کلاسیک را برای سازماندهی توازن منطقه‌ای در شرایط رقابتی احیا کنند. برخی دیگر از رئالیست‌ها بر ضرورت «تعادل پویا» در ساختار توازن منطقه‌ای تأکید دارند. تعادل پویا به منزله ایجاد توازن بین قدرت و الگوی رفتاری کشورها محسوب می‌شود. از جمله این افراد می‌توان به چارلز بیرد اشاره کرد. وی توازن منطقه‌ای را در قالب «متوازی‌الاضلاع متحرک قدرت» مورد توجه قرار می‌دهد. براساس نگرش بیرد، تولید ابزارهای قدرت باید متناسب با خطر ناشی از تهدیدات باشد. این امر، باید برای مقابله با جاه‌طلبی بازیگرانی سازماندهی شود که تلاش دارند تا موازنه قدرت را برهم زده و به قدرت هژمونیک دست یابند. در مناطقی که شکاف قدرت وجود دارد، امکان از بین رفتن تعادل بیش از سایر حوزه‌های جغرافیایی است (Sennett, 1995: 48)؛ بنابراین نظام موازنه منطقه‌ای مبتنی بر تعادل قدرت و کنش‌گری بازیگرانی است که در صدد دستیابی به قدرت مازاد یا جایگاه برتر در فضای منطقه‌ای هستند. کشورهایی که از الگوی تضاد مستقیم بهره می‌گیرند، دیر یا زود در شرایط

رویارویی قرار می‌گیرند. مگر اینکه با تهدید مشترکی روبه‌رو شده و یا به تولید قدرت برای ایجاد توازن مبادرت کنند. کشورهایی که در صدد هژمونی منطقه‌ای یا بین‌المللی هستند، عموماً با چنین مخاطراتی روبه‌رو می‌شوند (Poskin & Berry, 1995: 139).

در نظریه رئالیستی، هرگونه تلاش برای کسب برتری منطقه‌ای یا بین‌المللی با واکنش سایر بازیگران روبه‌رو می‌شود. به همین دلیل است که ضرورت‌های رهیافت رئالیستی بر توازن بین بازیگران تأکید دارد. تجربه امنیتی و راهبردی کشورها، یکی از عوامل اصلی تلاش آنان برای عبور از توازن منطقه‌ای محسوب می‌شود. کشورهایی که در ژئوپلیتیک تهدید قرار دارند و یا اینکه در ذهنیت تاریخی خود جلوه‌هایی از تهدید را سپری کرده‌اند، تلاش می‌کنند تا برای عبور از چنین تجاربی، موازنه منطقه‌ای را از طریق قدرت‌سازی تغییر دهند. این امر، انعکاس تجارب تاریخی در کنش استراتژیک کشورها محسوب می‌شود.

به همین دلیل است که رئالیست‌ها از تاریخ به‌عنوان نیروی تأثیرگذار بر ذهنیت و ادراک کشورها و استراتژیست‌های آنان نام می‌برند. براساس ضرورت‌های رهیافت رئالیستی، مخاطرات امنیتی را می‌توان انعکاس تلاش برخی از کشورها برای دستیابی به شرایط برتر منطقه‌ای دانست. تجربه فرایندهای امنیتی در حوزه مرزهای ژئوپلیتیکی ایران بیانگر آن است که واحدهای منطقه‌ای پس از گذشت زمان مشخصی در صدد برمی‌آیند تا میزان نفوذ و اقتدار خود را ارتقا دهند.

بازیگرانی که روند قدرت‌یابی آنان تحت تأثیر همکاری‌های بین‌المللی قرار دارد، پس از مدتی تلاش می‌کنند تا به قدرت هژمونیک منطقه‌ای تبدیل شوند. شکل‌گیری چنین اهدافی با ضرورت‌های موازنه منطقه‌ای مغایرت دارد. به همین دلیل است که قدرت‌های بزرگ در بسیاری از موارد با متحدان امنیتی دوران گذشته خود درگیر می‌شوند. این امر، یکی دیگر از مفروضات رئالیستی در تبیین سیاست بین‌الملل و فرایندهای توازن منطقه‌ای محسوب می‌شود.

با توجه به مؤلفه‌های یادشده می‌توان توازن قدرت منطقه‌ای را یکی از عوامل اصلی رهیافت رئالیستی دانست. مورگنتا بر این اعتقاد است که توازن منطقه‌ای دارای چهار معنا می‌باشد. هریک از این معانی، در جهت‌گیری راهبردی کشورها

تأثیر می‌گذارد. به نظر می‌رسد آنچه بیش از همه نزد او اهمیت دارد، نظام موازنه قدرت است. توازن قدرت منطقه‌ای در رهیافت مورگنتا معطوف به وضعیتی خاص، وضعیت بالفعل امور، توزیع تقریباً برابر قدرت و هر نوع توزیع قدرت بین بازیگران محسوب می‌شود. این امر، به معنای الگویی از روابط میان کشورهاست که در آن هیچ‌یک از بازیگران به اندازه کافی قدرت ندارند که به تنهایی بتوانند دیگران را کنترل کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

در اینجا افرادی چون فرید زکریا و ویلیام ولفورث با پذیرش اهمیت تأثیرگذاری شکل توزیع توانایی‌ها و تأثیرگذاری نظام بین‌الملل، در مقابل، مهم‌ترین هدف دولت‌ها را نه امنیت بلکه تأثیرگذاری یا نفوذ می‌دانند. به علاوه نقش متغیرهای داخلی را نیز در کنار متغیرهای بین‌المللی در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها مهم می‌دانند. به ویژه باید بین دولت‌های طرفدار حفظ شرایط موجود و دولتی که طرفدار تغییر آن است و همچنین دولت‌های ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک تفاوت قائل شد (زکریا، ۱۳۸۸: ۳۵)؛ به عبارت دیگر در این گرایش این‌گونه فکر می‌شود که با ترکیب متغیرهای تأثیرگذار داخلی و بین‌المللی می‌توان تجزیه و تحلیل بهتری از شرایط بین‌المللی و بازیگری دولت‌ها داشت؛ بنابراین توازن منطقه‌ای در شرایطی انجام می‌گیرد که بازیگران بتوانند جلوه‌هایی از موازنه قدرت را براساس رقابت و همکاری ایجاد کنند.

ب - نقش مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی در توازن منطقه‌ای

کشورهایی که در معرض تهدیدات ژئوپلیتیکی قرار می‌گیرند، بیش از سایر کشورها به توازن قدرت نیازمندند. کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس در چنین شرایطی قرار دارند. همواره نشانه‌هایی از توازن قدرت ناپایدار در این حوزه جغرافیایی وجود دارد. علت آن را می‌توان مداخله قدرت‌های بزرگ در حوزه سیاست منطقه‌ای دانست. در چنین شرایطی است که تهدیدات فراروی واحدهای سیاسی به صورت دائمی در حال افزایش و پیچیدگی است (کاکس، ۱۳۸۰: ۲۹۷).

جمهوری اسلامی ایران، بیش از سایر کشورهای منطقه در شرایط تهدیدات امنیتی و ژئوپلیتیکی قرار دارد. یکی از دلایل چنین شرایطی را می‌توان شاخص‌های

جغرافیایی و قابلیت‌های اقتصادی آن دانست. به هر میزان کشورها از قابلیت ساختاری و پیشینه تاریخی مؤثرتری برخوردار باشند، به همان میزان با تهدیدات متنوع‌تری روبه‌رو می‌شوند. به این ترتیب تهدید به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های امنیتی کشورها محسوب می‌شود. به هر میزان واحدهای سیاسی از قابلیت و جایگاه ژئوپلیتیکی مؤثرتری برخوردار باشند، طبیعی است که با تهدیدات متنوع‌تری نیز روبه‌رو خواهند شد. این امر، رابطه بین قدرت و تهدید را منعکس می‌کند.

به‌عنوان مثال، مرزهای ژئوپلیتیکی ایران را مرزهای تهدید می‌نامند. علت آن را می‌توان در قابلیت‌های اقتصادی، توانمندی راهبردی و امکان دسترسی به حوزه‌های جغرافیایی مختلف دانست. علاوه بر آن، همجواری با قدرت‌های بزرگ متعارض و کشورهای منطقه‌ای تهدیدکننده، در زمره عوامل محسوب می‌شود که منجر به ارتقای قابلیت ژئوپلیتیکی ایران در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی شده است. هر تحول منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند آثار و پیامدهای خود را بر ساختار و فرایندهای امنیتی ایران به‌جا گذارد (Menashri, 2001 : 17-18).

در این مورد می‌توان تحولات خاورمیانه و شمال آفریقا در ژانویه، فوریه و مارس ۲۰۱۱ را در زمره عوامل تأثیرگذار بر نیازها و شکل‌بندی‌های امنیتی ایران دانست. هر تحول منطقه‌ای می‌تواند بر چگونگی توازن قدرت بین کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس تأثیر گذارد. برخی از اقدامات انجام‌شده توسط عربستان سعودی را می‌توان در زمره عوامل و مؤلفه‌هایی دانست که توازن منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده است. از جمله این عوامل می‌توان به اعزام نیروی نظامی عربستان به بحرین نام برد. این امر، موازنه قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار داده و منجر به بروز واکنش‌های جدیدی در فضای منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود.

همان‌گونه که موج‌های سیاسی خاورمیانه می‌تواند انعکاس بیداری اسلامی و احیاگرایی هویتی گروه‌های اجتماعی خاورمیانه محسوب شود، این امر نشانه‌ها و شاخص‌هایی از تهدید امنیتی را نیز برای ایران ایجاد خواهد کرد. چنین فرایندی بیانگر آن است که تهدید و فرصت در شکل‌بندی‌های امنیتی دارای مرزهایی درهم‌تنیده است. اگر کشوری نتواند از نشانه‌های فرصت در محیط منطقه‌ای خود استفاده کند، در آن شرایط با جلوه‌هایی از تهدید روبه‌رو می‌شود. اقدام عربستان در

اعزام نیروی نظامی به بحرین را می‌توان نمادی از تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای دانست.

از سوی دیگر، می‌توان قطعنامه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ شورای امنیت سازمان ملل علیه لیبی را تهدیدی علیه کشورهای رادیکال و انقلابی در خاورمیانه دانست. جهت‌گیری اجلاس لندن و بهره‌گیری از ارتش نیروهای ائتلاف علیه لیبی، صرفاً به‌عنوان حمایت از گروه‌های معترض و شورشیان لیبی محسوب نمی‌شود، بلکه این امر، به‌مثابه تلاش آمریکا و کشورهای جهان غرب برای برهم زدن توازن قدرت منطقه‌ای به‌شمار می‌آید (Alfoneh, 2008 : 4-5).

تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که کشورهای غربی نسبت به لیبی دارای کینه سیاسی و هویتی بودند. قذافی در دوره‌های مختلف توانسته بود، کشورهای غربی را تحقیر کند. آمریکا و کشورهای اروپایی از اوایل دهه ۱۹۸۰ در صدد براندازی قذافی بودند. زمانی که واحدهای سیاسی نتوانند از الگوهای معطوف به موازنه درون‌ساختاری استفاده کنند، در آن شرایط قدرت‌های بزرگ از فرصت سیاسی برای انجام اقدامات تهاجمی در پوشش حقوق بشر و دفاع از شهروندان سیاسی آنان وارد عمل می‌شوند.

چنین الگویی را کشورهای انگلیس، فرانسه و آمریکا در ۱۸ مارس ۲۰۱۱ و در چهارچوب عملیات نظامی مشترک علیه لیبی به‌کار گرفتند. دولت اوپاما مسئولیت عملیات نظامی علیه دولت لیبی را از اواخر مارس ۲۰۱۱ به عهده ناتو قرار داد. این امر، به مفهوم انعکاس دکترین جدید اوپاما در مورد توازن بین‌المللی محسوب می‌شود. در چنین فرایندی، آمریکا نقش موازنه‌دهنده قدرت در بحران‌های منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل در چهارچوب چندجانبه‌گرایی راهبردی را عهده‌دار بوده است.

سایر تحولات منطقه‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا نیز در قالب جلوه‌هایی از توازن قدرت مورد توجه و تحلیل قرار می‌گیرد. برخی از بازیگران منطقه‌ای تلاش دارند تا موضوع توازن قدرت را نادیده گیرند. آنان توجهی به ضرورت‌های موازنه قوا و توازن منطقه‌ای ندارند. به‌عنوان مثال، اعزام نیروی نظامی عربستان سعودی به بحرین در ۱۲ مارس ۲۰۱۱ را می‌توان نمادی دیگر از کنش کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس دانست که بر موازنه قدرت منطقه‌ای تأثیر می‌گذارد. انجام چنین

اقداماتی نمادی از تهدید برای سایر بازیگران منطقه‌ای از جمله جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود.

ضرورت‌های توازن قدرت در نگرش رئالیستی بر این امر تأکید دارند که اگر عربستان با قدرت الزام‌آور متقابل روبه‌رو شود، در آن شرایط تمایل چندانی در به‌کارگیری نیروی نظامی برای حل موضوعات سیاسی و امنیتی نخواهد داشت. سفر رابرت گیتس وزیر دفاع امریکا به بحرین در تاریخ ۱۱ مارس ۲۰۱۱ را می‌توان نمادی از توافق و موازنه‌گرایی عربستان سعودی با امریکا برای اعزام نیروی نظامی به بحرین دانست. طبعاً چنین امری بر توازن قدرت منطقه‌ای کشورهای حوزه خلیج فارس به‌ویژه امنیت و قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران تأثیر خواهد گذاشت.

همان‌گونه که عربستان می‌تواند، براساس هویت عربی به بحرین نیروی نظامی اعزام کند، سایر کشورها نیز می‌توانند براساس هویت مذهبی به نقش‌آفرینی مبادرت ورزند. طبعاً چنین فرایندی موازنه قدرت منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار خواهد داد. رهیافت‌های رئالیستی بر این امر تأکید دارند که در سنجش هرگونه کنش سیاسی و منطقه‌ای، باید به پیامدهای آن توجه داشت. اقداماتی که عربستان سعودی در بحرین انجام داده است با ضرورت‌های توازن منطقه‌ای مغایرت دارد؛ زیرا کنترل شرایط اجتماعی براساس سرکوب امنیتی در بحرین مخاطرات تأخیری برای امنیت منطقه‌ای ایجاد می‌کند.

ج - سازوکارهای توازن منطقه‌ای در ساختار دوقطبی

برای کنترل چنین فرایندی، نظریه‌پردازان رئالیست بر این امر تأکید دارند که سایر بازیگران منطقه‌ای نیز باید از قابلیت لازم برای تولید قدرت و کاربرد آن در حوزه منطقه‌ای بهره‌مند شوند، در غیر این صورت، امکان حفظ توازن منطقه‌ای و موازنه قدرت در محیط‌های ژئوپلیتیکی امکان‌پذیر نخواهد بود. در شرایطی که نشانه‌هایی از بحران منطقه‌ای و بین‌المللی شکل می‌گیرد، طبیعی است که مدیریت بحران به‌عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر در کنش سیاسی و امنیتی کشورهای مختلف تلقی می‌شود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۴۶).

لازم به توضیح است که توازن قدرت منطقه‌ای براساس رهیافت‌های مختلفی

تنظیم می‌شود. رئالیست‌ها در دوران جنگ سرد بر ضرورت محاسبه ابزارهای مادی قدرت ملی کشورها تأکید داشتند. به همین دلیل بود که نشریه «موازنه نظامی» توسط «مرکز بین‌المللی مطالعات استراتژیک» لندن منتشر می‌شد. در نشریه موازنه نظامی تمام خریدهای تسلیحاتی و آرایش دفاعی کشورها ثبت می‌شد. فعالیت‌های این نشریه را می‌توان در راستای برآورد قدرت بازیگران مختلف مورد ارزیابی قرار داد (Pillar, 2004 : 119 - 120).

تهیه‌کنندگان این نشریه تلاش داشتند تا زمینه‌های لازم برای ارزیابی و تنظیم معادله قدرت بین کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ را فراهم سازند. لازم به توضیح است که رویکرد مسلط در تنظیم و تبیین این نشریه براساس شاخص‌های مادی و ابزاری قدرت ملی کشورها قرار داشته است. اگر کشوری به مازاد قدرت دست می‌یافت، سایر کشورها تلاش داشتند تا در برابر فعالیت آن کشور موازنه به‌وجود آورند. این امر، به مفهوم آن است که در نگرش رئالیستی، قدرت می‌تواند قدرت رقیب را کنترل و متعادل کند؛ بنابراین، یکی از محدودیت‌های قدرت را می‌توان موضوع موازنه قدرت دانست. اگر موازنه قدرت با تغییرات گسترده روبه‌رو شود، در آن شرایط زمینه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای شکل‌گیری جنگ و منازعه به‌وجود می‌آید. رئالیست‌ها توازن قدرت را اصلی‌ترین عامل کنترل منازعات و کنش خصمانه کشورهای رقیب می‌دانند. آنان بر این امر تأکید دارند که اگر جلوه‌هایی از توازن قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی به‌وجود آید در آن شرایط، امکان ظهور کشورهای هژمونیک و یا جنگ‌های ناشی از برهم خوردن موازنه قدرت کاهش خواهد یافت. مورگنتا بر این اعتقاد است که:

«قدرت‌طلبی چند کشور، که هریک می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند یا براندازند، لزوماً به تشکلی به نام موازنه قدرت و سیاست‌های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود. واژه لزوماً را سنجیده بیان کردیم، زیرا در اینجا ما بار دیگر با سوءتفاهم بنیادینی روبه‌رو هستیم که مانع درک سیاست بین‌الملل شده و ما را به دام توهمات می‌افکند. این برداشت اشتباه تأکید می‌کند که انسان‌ها میان سیاست قدرت و برآیند ضروری آن یعنی، موازنه قدرت، از یک سو، و گونه بهتری از روابط بین‌الملل از سوی دیگر، می‌توانند یکی را برگزینند. این برداشت تأکید می‌کند که

سیاست خارجی مبتنی بر موازنه قدرت، یکی از انواع سیاست‌های خارجی ممکن و مؤثر برای کشورها است» (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۷).

برخی دیگر از نظریه‌پردازان رئالیست بر این اعتقادند که «تبادل منطقه‌ای» به‌عنوان مترادفی برای موازنه قدرت به‌کار گرفته می‌شود. تبادل در شرایطی ایجاد می‌شود که بازیگران بتوانند ابزارهای مؤثر و متنوعی را برای قدرت‌سازی تولید کنند؛ به‌گونه‌ای که این ابزارها نتواند بر موازنه قدرت و کنش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیر گذارد. اگر تبادل در قدرت و کنش بازیگران منطقه‌ای برهم خورد، در آن شرایط زمینه برای تفوق یکی از کشورها بر سایرین به‌وجود می‌آید (Rosenfeld, 1995: 156-7).

چنین وضعیتی را می‌توان در زمان شکل‌گیری جنگ عراق علیه ایران مورد ملاحظه قرار داد. کشورهای عرب خاورمیانه و خلیج فارس به این جمع‌بندی رسیدند که اگر از صدام حسین حمایت نکنند، در آن شرایط با جلوه‌هایی از عدم موازنه قدرت منطقه‌ای روبه‌رو می‌شوند. حمایت سوریه، مصر و عربستان سعودی از آمریکا در زمان جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ را می‌توان انعکاس برهم خوردن موازنه قدرت توسط عراق در خاورمیانه دانست. اکنون این پرسش و دغدغه وجود دارد که تحولات سیاسی خاورمیانه چه تأثیری بر توازن قدرت منطقه‌ای خواهد داشت. زمانی که موج‌های تغییر در کشوری شکل گیرد، آثار و پیامدهای آن ماهیت مبهم و تغییریابنده خواهد داشت. این امر انعکاس شرایط بحرانی در فرایند کنش بازیگران برای ایجاد تبادل قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود.

زمانی که بحران منطقه‌ای گسترش یابد، در آن شرایط نشانه‌هایی از تغییر در رفتار تاکتیکی بازیگران به‌وجود می‌آید. این امر، در سال ۱۹۹۱ رخ داد. کشورهای اتحادیه عرب با نیروهای ائتلاف برای مقابله با صدام حسین در روند اشغال کویت همکاری کردند. همان‌گونه که برخی از کشورهای اتحادیه عرب در زمان حمله نظامی کشورهای ائتلاف به لیبی مشارکت کردند. زمانی که بازیگران منطقه‌ای یا قدرت‌های بزرگ در صدد تغییر موازنه قدرت برآیند، در آن شرایط زمینه برای همکاری سایر بازیگران در چهارچوب ائتلاف منطقه‌ای یا بین‌المللی فراهم می‌شود (آیکنبری، ۱۳۸۲: ۳۵).

به همین دلیل بود که کشورهای یادشده در عملیات طوفان صحرا با یگان‌های عملیاتی امریکا همکاری کردند. چنین اقداماتی را می‌توان انعکاس ضرورت توازن قدرت در محیط‌های منطقه‌ای و در ساختار نظام بین‌الملل تلقی کرد. لازم به توضیح است که هماهنگی با قدرت‌های بزرگ به‌عنوان بخشی از ضرورت توازن منطقه‌ای محسوب می‌شود. قدرت‌های بزرگ در حوزه خاورمیانه و خلیج فارس به‌عنوان بازیگر مداخله‌گر تلقی می‌شوند. آنان در بسیاری از مواقع تلاش می‌کنند تا بر معادله توازن قدرت منطقه‌ای تأثیر گذارند. این امر در نظریه رنالیستی مورد پذیرش قرار گرفته است.

بازیگران مداخله‌گر به‌گونه‌ای تدریجی زیرساخت‌های قدرت منطقه‌ای خود را افزایش می‌دهند. به‌کارگیری اقداماتی از جمله سازمان‌دهی نیروهای نظامی، تجهیز پایگاه‌های عملیاتی و اعزام نیروهای نظامی تهاجمی را می‌توان در زمره اقدامات و ابتکارات بازیگران مداخله‌گر در محیط منطقه‌ای دانست. تاریخ خلیج فارس نشان می‌دهد که همواره کشورهای مداخله‌گر بین‌المللی، نیروی نظامی خود را برای تأثیرگذاری بر فضای منطقه‌ای به‌کار گرفته‌اند. طبعاً هرگونه توازن منطقه‌ای تحت تأثیر چگونگی و فرایند مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ شکل می‌گیرد.

۲. توازن قدرت منطقه‌ای براساس رهیافت نئورنالیستی

نظریه موازنه منطقه‌ای در رهیافت نئورنالیست‌ها از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این امر، ناشی از تأکید نظریه‌پردازان نئورنالیسم بر موضوع قدرت و امنیت است. افرادی همانند کنث والتز، استفان والت و جان مرشایمر در صدد برآمدند تا موضوع رقابت بازیگران برای قدرت و امنیت را در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی مورد ارزیابی قرار دهند. براساس نظریه والتز، موضوع توازن قدرت از این جهت اهمیت دارد که قادر به کنترل منازعات و بحران‌های منطقه‌ای است. اگرچه وی به سرشت انسان و دولت در شکل‌گیری جنگ و صلح نیز توجه دارد، اما محور اصلی چنین فرایندی را ناشی از چگونگی موازنه و توازن قدرت بین بازیگرانی می‌داند که در محیط منطقه‌ای یا بین‌المللی به رقابت می‌پردازند (والتز، ۱۳۸۲: ۸۷).

با توجه به رویکردهای یادشده می‌توان به این جمع‌بندی رسید که در رشته روابط بین‌الملل و به‌ویژه در مطالعات حوزه امنیت یکی از مهم‌ترین اصول پذیرفته‌شده، اصل توازن قوا محسوب می‌شود. این امر، از جمله باورهای اولیه‌ای است که تقریباً مورد قبول تمامی کارشناسان این رشته به‌ویژه طرفداران نظریه‌های واقع‌گرایی و واقع‌گرایی جدید در حوزه امنیت است. چنین رویکردی در نظریات سنتی، مدرن و فرامدرن روابط بین‌الملل مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

موضوعاتی همانند قدرت، امنیت، رقابت و توازن منطقه‌ای در رهیافت نظریه‌پردازانی مورد توجه قرار می‌گیرد که در تکامل نظریه امنیت‌سازی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. نظریه‌پردازانی که از توسعیدید در کتاب جنگ‌های پلپونزی شروع شده و تا والتز، مرشایمر و همچنین استفان والت ادامه یافته‌اند. در بین این نظریه‌پردازان، افراد برجسته‌ای چون ماکیاول، مورگنتا، نیبهور، کیسینجر، آرون، والت، مرشایمر و فرید زکریا قرار دارند.

الف - زیرساخت‌های تحلیلی نئورئالیسم در تبیین توازن منطقه‌ای

اگرچه بین رهیافت رئالیستی و نئورئالیستی درباره چگونگی سازمان‌دهی توازن منطقه‌ای، تفاوت‌هایی وجود دارد اما باید بر این امر تأکید داشت که آنان با یکدیگر دارای مشابهت‌های ادراکی نیز هستند. این مشابهت‌ها را می‌توان زیرساخت موضوع قدرت، امنیت، ثبات منطقه‌ای، تعادل منطقه‌ای و همچنین موازنه منطقه‌ای دانست. باید گفت تمام شاخه‌هایی که به شکلی از نظریه واقع‌گرایی منشعب شده‌اند در اصول اساسی با همدیگر تفاوتی ندارند. تمامی این شاخه‌ها به‌رغم داشتن تفاوت‌هایی در اصول زیر با هم اشتراک نظر دارند:

اولاً، در روند سازمان‌دهی توازن منطقه‌ای، دولت‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین کنش‌گر و بازیگر محسوب می‌شوند. این امر را می‌توان انعکاس نقش دولت‌ها در سازمان‌دهی قدرت و همچنین ایجاد توازن بین بازیگرانی دانست که درگیر موضوع امنیت ملی خود هستند.

ثانیاً، نظریه‌پردازان رئالیست و نئورئالیست بر این اعتقادند که آنارشی ویژگی بسیار مهم نظام بین‌الملل محسوب می‌شود. این امر، به مفهوم آن است که هیچ‌گونه

ثبات و تعادل دائمی وجود ندارد. از همه مهم‌تر اینکه قواعد آمره برای کنترل رفتار کشورها شکل نگرفته است. هیچ بازیگری نمی‌تواند به‌عنوان نیروی مرجع در روند تعادل و امنیت بین‌الملل ایفای نقش کند؛ بنابراین، تمامی بازیگران تلاش خواهند کرد تا زمینه‌های لازم برای تولید قدرت و دفاع از خود را فراهم آورند.

ثالثاً، از آنجاکه سیاست بین‌الملل و توازن منطقه‌ای در شرایط آنارشی شکل می‌گیرد، بنابراین طبیعی است که تمامی دولت‌ها به دنبال افزایش قدرت و امنیت خود باشند. این امر نشان می‌دهد که، توازن منطقه‌ای بدون توجه به انگیزه و رویکرد کشورها برای تولید قدرت حاصل نمی‌شود. به‌این ترتیب طبیعی به‌نظر می‌رسد که سیاست خارجی واحدهای سیاسی در روند توازن منطقه‌ای در راستای افزایش قدرت و امنیت طراحی شود.

رابعاً، سازماندهی توازن منطقه‌ای نیازمند آن است که کشورها از ابزارهای متنوعی برای تولید قدرت استفاده کنند. تاکتیک‌های دفاعی و امنیتی را می‌توان در زمره ابزارهایی دانست که دولت‌ها برای رسیدن به اهداف خود از آن بهره می‌گیرند. موضوعاتی همانند نمایش قدرت، افزایش قدرت و تولید اعتبار برای تأمین قدرت استنادی در زمره موضوعاتی محسوب می‌شود که توازن منطقه‌ای را حفظ می‌کند (کوچان، ۱۳۸۲: ۱۱۷).

با توجه به مؤلفه‌های یادشده، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که ویژگی نظام بین‌الملل و به‌ویژه شکل توزیع قدرت، الگوی مناسبی برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی کشورها در روند توازن منطقه‌ای محسوب می‌شود. ضرورت‌های توازن منطقه‌ای ایجاب می‌کند که بازیگران بتوانند از قابلیت‌های درونی خود برای ارتقای ثبات و تعادل در شرایط رقابتی، همکاری‌جویانه و منازعه‌آمیز استفاده کنند.

اگر کنش کشورها مبتنی بر الگوهای رقابتی باشد، به مفهوم آن است که رهیافت‌های رنالیستی از اهمیت بیشتری برخوردارند. اگر توازن منطقه‌ای براساس الگوهای همکاری‌جویانه باشد، به‌منزله آن است که رهیافت‌های نئورنالیسم تدافعی استفان والت از محوریت برخوردار است. درحالی‌که اگر کنش بازیگران برای ایجاد توازن منطقه‌ای مبتنی بر الگوهای منازعه‌آمیز باشد، در آن شرایط رویکردهای مبتنی بر نئورنالیسم تهاجمی جان مرشایمر مورد توجه کشورها و بازیگران قرار می‌گیرد.

ب - شکل‌بندی‌های توازن منطقه‌ای در رهیافت تحلیلی نئورئالیسم

تقریباً تمامی کسانی که در زمره پژوهشگران، تحلیل‌گران، اساتید و کارشناسان رهیافت واقع‌گرایی و همچنین واقع‌گرایی جدید محسوب می‌شوند، رویکرد و باور خود را به این اصل بنیادین روابط بین‌الملل یعنی موازنه قوا و توازن منطقه‌ای اعلان داشته‌اند؛ به شکلی که عده‌ای بر این باور هستند که اگر در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تاکنون یک قاعده یا قانون را ثابت کرده باشیم، آن اصل توازن قواست؛ اصلی که کشورها برای صدها سال آن را به شکل خودکار یا آگاهانه برای حل موضوعات و مشکلات امنیتی خود مورد استفاده قرار داده‌اند (Pillar, 2004 : 254-5).

با این وجود استفان والت که خود از شناخته‌شده‌ترین اساتید و امداد نظریه‌های رئالیستی و از شاگردان برجسته کنت والتز محسوب می‌شود، با سلسله کتب و مقالاتی که در این حوزه نگاشته است تا اندازه‌ای اندیشه‌ها را نسبت به اصل توازن قوا تغییر داده است. البته تحقیقات و نوشته‌های وی به‌ویژه کتاب «منشأ اتحادها» را نباید اقدامی برای نادیده گرفتن اصل توازن قوا دانست. در این کتاب، او در پی شناخت دقیق‌تر و علمی‌تر در این حوزه و در نتیجه کاراتر کردن نظریه‌های واقع‌گرایی در حوزه امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است.

در این راستا استفان والت برخلاف تصور پذیرفته‌شده، بر این باور است که کشورها نه براساس اصل توازن قوا بلکه براساس توازن تهدید عمل می‌کنند. به عبارت دیگر آنچه تاکنون در عرصه علمی و دانشگاهی تحت عنوان توازن قوا مطرح بوده در عرصه عملی، توازن تهدید بوده است. مطالعات انجام‌شده توسط والت که بر روند اتحادها و ائتلاف‌ها در قرن بیستم و به‌ویژه در دوران جنگ جهانی اول، دوم و دوران جنگ سرد تمرکز دارد نشان می‌دهد که کشورها نه در مقابل قدرت بلکه در مقابل تهدید دست به توازن زده‌اند. توازن قدرت، مورد تأکید نظریه‌پردازان رئالیست همانند مورگنتا قرار دارد، درحالی‌که توازن تهدید به‌عنوان رویکرد محوری افرادی همانند استفان والت محسوب می‌شود (Walt, 2000 : 401).

معنای این گفته آن است که کشورها به‌دنبال توازن دادن به قدرت تمامی بازیگران در حوزه‌های منطقه‌ای مختلف نیستند. به عبارت دیگر، کشورها تلاش دارند تا با ایجاد توازن در مقابل کشورهای تهدیدکننده، زمینه‌های لازم برای ایجاد

ثبات، امنیت و تعادل را فراهم آورند. این امر، به‌مثابه آن است که هرگونه تغییر در معادله قدرت بازیگران که منجر به افزایش قدرت آنان در محیط منطقه‌ای یا بین‌المللی شود، برای سایر بازیگران تهدید محسوب می‌شود.

به‌عنوان مثال، افزایش قدرت دولت امریکا در تمام دوران جنگ سرد برای کانادا امری ملموس و پذیرفته‌شده بود. این امر، هیچ‌گاه منجر به انجام اقداماتی در راستای توازن دادن به قدرت امریکا نشد. چنین فرایندی نشان می‌دهد که دولت کانادا تمایلی به ایجاد موازنه قدرت منطقه‌ای با امریکا نداشته است. به‌کارگیری این الگو را می‌توان در مورد کشورهای حوزه خلیج فارس در دهه ۱۹۸۰ مورد ملاحظه قرار داد. در این دوران، عراق به‌گونه‌ای تدریجی ضرورت‌های توازن منطقه‌ای را نادیده انگاشت. کشورهای همانند کویت، عربستان، بحرین و امارات عربی متحده، چنین فرایندی را به‌عنوان تهدید برای خود و امنیت منطقه‌ای تلقی نمی‌کردند.

علت این امر آن است که کانادا از افزایش قدرت امریکا برداشت تهدید نمی‌کرد. همان‌گونه که کویت در سال‌های دهه ۱۹۸۰ نسبت به افزایش قدرت عراق، احساس تهدید نمی‌کرد، درحالی‌که کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس نسبت به افزایش قدرت منطقه‌ای ایران احساس نگرانی می‌کردند. مشابه چنین نگرش و ادراکی در رفتار کوبا نسبت به امریکا وجود دارد. این امر، نشان می‌دهد که موضوع توازن تهدید در زمره اصلی‌ترین دغدغه‌های امنیتی کشورها محسوب می‌شود.

براساس چنین ادراکی است که درست برخلاف کانادا کشورهای چگون کوبا به‌شدت نگران افزایش تهدید امریکا بودند. مقامات سیاسی کوبا در ساختار نظام دوقطبی سعی داشتند با گسترش ائتلاف و اتحاد با شوروی به تهدید امریکا پاسخ دهند. این امر، از طریق توازن قدرت انجام می‌گرفت. علت این اقدام کوبا افزایش قدرت امریکا بود که تهدیدی برای کوبا محسوب می‌شد. همان‌گونه که آشکار است اقدامات متفاوت کوبا و کانادا در مقابل امریکا را نمی‌توان براساس اصل توازن قوا توضیح داد، اما با توسل به اصل توازن تهدید می‌توان به شکل کاملاً پذیرفتنی چنین تفاوتی را مورد ارزیابی قرار داد (Kaplan, 2003: 141-2).

از دیدگاه والت این مسئله در تمام دوران گذشته و حال، صادق بوده است؛ بنابراین اصل توازن تهدید پذیرفتنی‌تر از اصل توازن قوا است. اگر توازن منطقه‌ای

براساس زیرساخت‌های تحلیلی موازنه قوا انجام پذیرد، در آن شرایط زمینه رقابت‌های فراگیر بازیگران برای نیل به تعادل و موازنه فراهم می‌شود. درحالی‌که اگر موضوع موازنه تهدید در نگرش بازیگران از اهمیت بیشتری برخوردار شود، زمینه برای شکل‌گیری ائتلاف‌های تاکتیکی فراهم می‌شود. به این ترتیب، رئالیست‌ها موضوع توازن منطقه‌ای را براساس موازنه قوا پیگیری می‌کنند. درحالی‌که نئورئالیست‌ها، توازن منطقه‌ای را در قالب رهیافت‌هایی همانند موازنه تهدید مورد توجه و پیگیری قرار می‌دهند.

در اینجا آنچه در اولویت نظریه‌پردازان نئورئالیست در سازماندهی توازن منطقه‌ای قرار می‌گیرد، موضوع امنیت است. برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که قدرت در آن مهم‌ترین ضرورت امنیت ملی محسوب می‌شود، در واقع‌گرایی ساختاری، امنیت به عنوان محور اصلی هدف بازیگران در روند سازماندهی توازن منطقه‌ای قرار می‌گیرد. علت این امر، ویژگی‌های نظام بین‌الملل است که مهم‌ترین آنها آنارشیک بودن است. خود این دیدگاه تقسیم‌بندی‌های درونی دارد که اختلاف بین شکل تهاجمی و تدافعی مهم‌ترین آنها محسوب می‌شود.

در رهیافت رئالیسم تهاجمی این گونه تصور می‌شود که نظام بین‌الملل به دلیل آنارشیک بودن، باعث بروز جنگ می‌شود؛ بنابراین صلح به ندرت تداوم می‌یابد. آنچه اصل محسوب می‌شود، جنگ و درگیری بین بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است؛ بنابراین، دولت عقلانی، بازیگری است که برای کسب امنیت بیشتر استراتژی تهاجمی را در پیش می‌گیرد. جان مرشایمر از شناخته‌شده‌ترین کارشناسان این حوزه است.

در مقابل واقع‌گرایی تدافعی این گونه بیان می‌شود که ویژگی‌های نظام بین‌الملل لزوماً باعث جنگ نمی‌شود. کشورها درک می‌کنند که صلح امکان‌پذیر است و بهترین استراتژی برای رسیدن به آن استراتژی تدافعی است. استفان والت و چارلز کلسر از مهم‌ترین افراد طرفدار این دیدگاه هستند. آنان بر این اعتقادند که توازن منطقه‌ای، صرفاً از طریق توازن تهدید حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، تهدید ناشی از کنش بازیگر گریز از مرکز را می‌توان شرط اصلی ائتلاف‌سازی و توازن تهدید دانست (Walt, 2000: 245).

مؤلفه‌های یادشده نشان می‌دهد که توازن تهدید فرایندی است که براساس آن هر بازیگر براساس منافع و مصالح مرحله‌ای خود از تاکتیک‌های مناسب برای مقابله با تهدید استفاده می‌کند. لازم به توضیح است که این تهدیدات ماهیت تغییریابنده دارند. هرگونه تحول سیاسی، منطقه‌ای و بین‌المللی را می‌توان در زمره عواملی دانست که منجر به دگرگونی در ساختار توازن قدرت می‌شود. این امر نمادی از همکاری چندجانبه بازیگران برای مقابله با تهدید محسوب می‌شود.

اختلاف بعدی در چهارچوب واقع‌گرایی ساختاری در تعیین مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر رفتار کشورهاست. درحالی‌که افرادی چون کنت والتز و جان مرشایمر توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی را مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر رفتار و سیاست خارجی کشورها می‌دانند، استفان والت و چارلز کراسنر بر توازن تهدید تأکید دارند. از این نظر مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورها نه شکل توزیع توانایی‌ها در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی، بلکه براساس میزان تهدیداتی شکل می‌گیرد که بازیگران برای گسترش قدرت و امنیت خود به ضرر سایر کشورها به وجود می‌آورند.

بر این اساس ضرورت‌های موازنه منطقه‌ای در رهیافت نئورنالیسم تدافعی ایجاب می‌کند که از آمادگی لازم برای ائتلاف با کشورهایی که در معرض تهدید قرار دارند و یا ادراک مشابهی درباره تهدیدات دارند، برخوردار باشند. این امر، زیربنای موازنه تهدید برای سازمان‌دهی توازن منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. در این مورد باید به شکل دیگری از واقع‌گرایی که بر نظریه جنگ و رقابت هژمونی تأکید دارد اشاره کرد. برخلاف نئورنالیسم که سیاست بین‌الملل را شکل دادن به توازن قوا با هدف جلوگیری از هژمونی می‌داند، این نظریه بر این باور است که اصولاً محور سیاست بین‌الملل و به‌ویژه پدیده صلح و جنگ را باید براساس شکل‌گیری و افول هژمون مورد ارزیابی قرار داد.

ج - فرایند سازماندهی توازن منطقه‌ای در رهیافت نئورنالیسم تدافعی

استفان والت در صدد برآمد تا چگونگی کنترل آنارشی در سیاست بین‌الملل را تبیین و تحلیل کند. این امر، در مورد موضوعات امنیت منطقه‌ای نیز قابلیت تسری

خواهد داشت. همان‌گونه که در بالا اشاره شد یکی از تفاوت‌های والت با سایر گرایش‌های نئورئالیسم را می‌توان در باور وی به اصل توازن تهدید مورد توجه قرار داد. بدین معنا کشورها براساس میزان تهدید سایر بازیگران مبادرت به کنش‌گری می‌کنند. زمانی که آنان احساس تهدید می‌کنند، ابزارها و فرایندهای مختلفی را مورد استفاده قرار می‌دهند.

ممکن است این امر در قالب رویکردهای رئالیستی انجام پذیرد. در این شرایط به موازنه قدرت منطقه‌ای مبادرت می‌کند. درحالی‌که اگر چنین فرایندی براساس شاخص‌های نئورئالیستی پیگیری شود، در آن شرایط لازم است تا از نهادها، قواعد و ساخت‌های منطقه‌ای یا بین‌المللی برای امنیت‌سازی استفاده شود. طبعاً در چنین فرایندی، نئورئالیست‌های تدافعی بر ضرورت کنترل تهدید از طریق ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید دارند، درحالی‌که نئورئالیست‌های تهاجمی، ضرورت کنش‌گری برای تولید قدرت و کاربرد قدرت را مورد توجه قرار می‌دهند (Zakaria, 2003 : 69).

چگونگی سازماندهی چنین فرایندی به فرایند سیاست‌گذاری کشورها بستگی دارد. هر واحد سیاسی برای تأمین منافع، امنیت و بقای خود دست به سیاست‌گذاری می‌زند. از جمله این اقدامات می‌توان به ائتلاف‌سازی، کنش‌گری دفاعی - امنیتی و یا بازدارندگی از طریق تولید قدرت اشاره کرد. تمام فرایندهای یادشده براساس این موضوع شکل می‌گیرد که کشورها تهدید را چگونه و براساس چه شاخص‌هایی درک می‌کنند و اینکه در مقابل آن، چه راهکارهایی را در پیش می‌گیرند؟

موازنه تهدید و توازن منطقه‌ای براساس شاخص‌ها و نشانه‌های قدرت، سازماندهی می‌شود. به‌این‌ترتیب رابطه‌ای بین قدرت و تهدید وجود دارد. نئورئالیست‌ها چنین رابطه‌ای را براساس معمای امنیت تبیین می‌کنند. به همین دلیل است که موضوع موازنه تهدید و توازن منطقه‌ای را برای کنترل معادله قدرت - تهدید در روابط راهبردی کشورها مورد استفاده قرار می‌دهند. براساس چنین رویکردی باید گفت که هرچه توانایی‌های کشور تهدیدکننده بیشتر باشد، میزان تهدید دریافت‌شده بیشتر است.

در چنین فرایندی، ضرورت‌های امنیت‌سازی توسط واحدهای سیاسی ایجاب می‌کند که آنان بتوانند بین قدرت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی موازنه ایجاد کنند. اگر افزایش قدرت یک بازیگر، منجر به شکل‌گیری تهدید برای سایر بازیگران منطقه‌ای یا بین‌المللی نشود، در آن شرایط نیازی به موازنه قدرت نخواهد بود. به این ترتیب چگونگی قدرت اکتسابی بازیگران و همچنین میزان نیت تهاجمی آنان به عنوان اصلی‌ترین عناصر تأثیرگذار بر موازنه تهدید تلقی می‌شوند (Nye, 2004: 165).

به کارگیری هریک از شیوه‌های یادشده برای امنیت‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی براساس شاخص‌های مختلفی انجام می‌گیرد. هریک از این شاخص‌ها می‌تواند بخشی از ضرورت‌های کنش دفاعی و راهبردی واحدهای سیاسی را شکل دهد. استفان والت براساس چهار موضوع اصلی، مبادرت به تبیین چگونگی موازنه و توازن منطقه‌ای کرد. وی طی مطالعات گسترده خود به این نتیجه رسیده است که تهدیدات براساس چهار شاخص اصلی زیر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ بنابراین هرگونه سازماندهی توازن منطقه‌ای نیز براساس چنین شاخص‌هایی انجام می‌گیرد.

۱.ج - نقش قدرت اکتسابی در موازنه تهدید

عناصر مادی قدرت به عنوان اصلی‌ترین عناصر قدرت اکتسابی کشورها در فرایند موازنه قدرت (مورد نظر رنالیست‌ها) و همچنین موازنه تهدید (مورد نظر نئورنالیست‌ها) قرار می‌گیرد. متغیرهای مربوط به توانایی و قدرت مادی کشورها شامل جمعیت، وسعت، اقتصاد و سایر عوامل ژئوپلیتیکی هستند. این عوامل، همیشه در زمره موضوعات تعیین‌کننده در ارزیابی میزان قدرت کشورها محسوب می‌شوند. به عنوان مثال، نگرانی و احساس تهدیدی که کشورهای همسایه اتحاد جماهیر شوروی در ساختار نظام دوقطبی با توجه به مساحت، جمعیت و سایر عوامل قدرت‌زای بالای این کشور داشتند، بسیار زیاد بوده است.

به این ترتیب، نخستین شاخص مورد نظر استفان والت در تبیین و سازماندهی توازن منطقه‌ای را می‌توان «ارزیابی قدرت کشورها» دانست. لازم به توضیح است که توازن منطقه‌ای به مفهوم آن است که بین شاخص‌های قدرت بازیگران،

جلوه‌هایی از توازن و موازنه ایجاد شود. به‌عنوان مثال اگر کشوری همانند ژاپن از قدرت اقتصادی بالایی برخوردار است، باید با کشوری همانند چین که از قدرت نظامی و عملیاتی بیشتری بهره می‌گیرد، متوازن شود. در چنین رویکردی، توانایی کشورها در حوزه قدرت ملی و یا مقابله با تهدیدات، شامل موضوعات و مؤلفه‌هایی همانند جمعیت، قدرت اقتصادی، وسعت کشور و سایر عوامل تأثیرگذار بر «ژئوپلیتیک قدرت» می‌شود (فولر، ۱۳۸۷: ۲۰۱).

۲. ج - نقش مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی در موازنه تهدید

یکی دیگر از موضوعات تعیین‌کننده در روند موازنه تهدید بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را عناصر و مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی تشکیل می‌دهد. برخی از نظریه‌پردازان، این موضوع را در قالب مجاورت ژئوپلیتیکی و استراتژیک تبیین می‌کنند. از نظر والت کشورها معمولاً تهدید را هر چقدر نزدیک‌تر باشد به شکل بیشتر و بهتری درک می‌کنند. به‌عنوان مثال احساس تهدیدی که کشورهای همسایه اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد بدون توجه به سایر متغیرها از این کشور داشتند، به مراتب بیشتر از سایر کشورهای جزء بلوک غرب بود؛ بنابراین، دومین شاخص تأثیرگذار بر توازن منطقه‌ای مربوط به ارزیابی موضوع «مجاورت بازیگران» و یا میزان نزدیکی جغرافیایی آنان به یکدیگر است. به هر میزان که کشورها از مجاورت جغرافیایی بیشتری برخوردار باشند، طبیعی است که نیاز فراگیرتری به توازن منطقه‌ای احساس می‌کنند. در چنین شرایطی، حساسیت بازیگران نسبت به موازنه قدرت کشورهای رقیب افزایش می‌یابد. مجاورت براساس دو شاخص مورد ارزیابی قرار می‌گیرد (Kissinger, 2001: 125):

شاخص نخست، مربوط به مجاورت جغرافیایی به لحاظ «مرزهای طبیعی» است. به‌عنوان مثال، ایران با کشورهای همانند عراق، عربستان و امارات عربی متحده به لحاظ مرزهای طبیعی در مجاورت جغرافیایی قرار دارد. شکل دیگری از مجاورت بازیگران وجود دارد که براساس «مرزهای ژئوپلیتیکی» مورد سنجش قرار می‌گیرد. در این شرایط، قدرت‌های بزرگ همانند آمریکا با کشورهای منطقه‌ای در شرایط مجاورت ژئوپلیتیکی قرار می‌گیرند؛ بنابراین لازم است تا واحدهای سیاسی

برای سازماندهی توازن منطقه‌ای با سایر بازیگران به مرزهای طبیعی و همچنین مرزهای ژئوپلیتیکی در موضوع مجاورت و توازن منطقه‌ای توجه کنند.

۳.۲ - نقش قابلیت و نیت تهاجمی بازیگران در موازنه تهدید

در زمینه توانایی‌های تهاجمی نیز باید گفته شود که بین نیات تهاجمی و میزان تهدید، ارتباط کاملاً مستقیمی وجود دارد. بدین معنا که هرچه مقدار توانایی نظامی یک کشور بیشتر باشد، میزان نگرانی و تهدید سایر بازیگران نسبت به کشور مورد نظر نیز به همان میزان افزایش می‌یابد. البته واقعیت آن است که امروزه با توجه به پیچیدگی‌های مسائل نظامی به راحتی نمی‌توان بین تسلیحات تدافعی و تهاجمی تفاوت قائل شد. به عنوان مثال خرید موشک‌های زمین به هوا و یا موشک‌های هوا به زمین توسط یک کشور می‌تواند برای همسایگان آن با برداشت‌های متفاوتی همراه شود.

به این ترتیب، سومین شاخص مورد نظر استفان والت در توازن منطقه‌ای را می‌توان ارزیابی «توانایی تهاجمی» بازیگرانی دانست که در صدد برهم زدن موازنه هستند. لازم به توضیح است که دو نوع توانایی ابزاری و همچنین توانایی تهاجمی وجود دارد. شکل نخست توانایی تهاجمی کشورها براساس «قدرت و رویکرد استنادی» مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، همواره کشورهای اسرائیل، آمریکا، انگلیس و فرانسه نسبت به فعالیت هسته‌ای ایران چنین رویکردی دارند. شکل دوم از توانایی تهاجمی واحدهای سیاسی براساس «قدرت و رویکرد اکتسابی» مورد بررسی قرار می‌گیرد. هر یک از دو رویکرد یادشده، فرایند متفاوتی از کنش بازیگران در سیاست بین‌الملل را به وجود می‌آورد (Walt, 2000: 192).

موضوع توازن تهدید در شرایط قدرت تهاجمی اکتسابی و قدرت تهاجمی انتسابی متفاوت است. در این مورد، اگر کشوری همانند عراق از ابزارهای عملیاتی و همچنین توانایی تهاجمی بالایی برخوردار باشد، در آن شرایط با واکنش عملیاتی طیف گسترده‌ای از بازیگران روبه‌رو می‌شود. به طور مثال در زمان حمله نظامی کشورهای عضو ائتلاف در سال ۱۹۹۱ به عراق، نهادهایی همانند اتحادیه عرب نیز به دلیل ضرورت کنترل توانایی تهاجمی عراق، موافقت خود را با عملیات نظامی

علیه این کشور اعلام کرد؛ درحالی‌که اتحادیه عرب مخالف عملیات نظامی کشورهای ائتلاف و ناتو علیه قذافی در مارس ۲۰۱۱ بوده است. این امر، ناشی از ارزیابی آنان از توانایی تهاجمی عراق ۱۹۹۱ و یا لیبی ۲۰۱۱ است.

۴.ج - نقش نیت تهاجمی بازیگران در موازنه تهدید

همواره ارتباط مستقیمی بین میزان تهدید و نیت تهاجمی کشورها وجود داشته است. به عبارت دیگر هرچه نیت تهاجمی یک کشور بیشتر باشد، میزان تهدید درک‌شده در میان سایر کشورها به همان میزان افزایش می‌یابد. آنچه در دوران جنگ سرد تهدید روبه‌افزایش شوروی نامیده می‌شد، ناشی از انگیزه‌ها و نیت تهاجمی این کشور بود. زمانی‌که شوروی در دسامبر ۱۹۷۹، افغانستان را اشغال نظامی کرد، نیت تهاجمی خود را اثبات کرد. در چنین شرایطی زمینه شکل‌گیری بحران بین‌المللی فراهم شد. زیرا اتحاد شوروی با اشغال افغانستان به جهش ژئوپلیتیکی رسید. در این شرایط، میزان تهدید فراروی کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ در ساختار دوقطبی به اوج رسید. انعکاس این امر را می‌توان در دکترین کارتر مشاهده کرد. جیمی کارتر، رئیس‌جمهور امریکا در ۲۶ ژانویه ۱۹۸۰، دکترین خود موسوم به دکترین واکنش سریع در خلیج فارس را ارائه کرد (Kaplan, 2003: 378-9).

به این ترتیب، چهارمین شاخص مورد نظر استفان والت در سازماندهی ائتلاف‌های منطقه‌ای برای نیل به توازن منطقه‌ای را می‌توان چگونگی و «نشانه‌های نیت تهاجمی» بازیگران دانست. اگر کشوری از نیت تهاجمی بالایی برخوردار باشد، اما از ابزارهای قدرت چندانی بهره‌گیری نکند، در آن شرایط ضرورتی برای سازماندهی ائتلاف برای مقابله با آن ایجاد نمی‌شود. به‌طورکلی، استفان والت بر این اعتقاد است که نیت تهاجمی بدون ابزارهای تهاجمی فاقد کارآمدی برای تغییر موازنه قدرت است؛ بنابراین کشورها تا زمانی‌که صرفاً دارای نیت تهاجمی هستند، از قابلیت لازم برای تغییر در موازنه برخوردار نمی‌شوند (کالاها، ۱۳۸۷: ۵۵).

فرجام

رهیافت رئالیستی بر ضرورت موازنه قدرت بین کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ

تأکید دارد. چنین رهیافتی را می‌توان براساس تجربه تاریخی سال‌های موازنه قدرت مورد توجه قرار داد. سال‌هایی که در چهارچوب عصر طلایی موازنه قدرت تبیین می‌شود. چنین رویکردی در سال‌های پس از جنگ سرد با تفاوت‌های قابل توجهی روبه‌رو شده است. نخستین و اصلی‌ترین ویژگی موازنه منطقه‌ای در رویکرد رنالیستی و نئورنالیستی عصر جدید نسبت به سال‌های پیش از پایان جنگ سرد در ساختار دوقطبی را می‌توان انتقال مفهوم موازنه قدرت به حوزه‌های منطقه‌ای دانست؛ بنابراین اصلی‌ترین ضرورت امنیت‌سازی ایران در محیط منطقه‌ای پرآشوب خلیج فارس و خاورمیانه را می‌توان پیگیری الگوهای همانند موازنه منطقه‌ای دانست. این امر با شاخص‌های رنالیسم و نئورنالیسم هماهنگی دارد. محورهای اصلی موازنه منطقه‌ای در رویکرد رنالیستی و نئورنالیستی برای سیاست دفاعی و امنیتی ایران پس از جنگ سرد را می‌توان به شرح ذیل مورد توجه قرار داد:

۱. در فرایند موازنه منطقه‌ای، دولت، محور اصلی قدرت‌سازی محسوب می‌شود؛ بنابراین اصلی‌ترین کارویژه دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران را می‌توان قدرت‌سازی دانست؛

۲. قدرت‌سازی از طریق همکاری‌های بین‌المللی، ائتلاف منطقه‌ای و خودیاری انجام می‌گیرد. هریک از مؤلفه‌های یادشده بخشی از واقعیت سیاست دفاعی ایران محسوب می‌شود؛

۳. مداخله قدرت‌های بزرگ منجر به افزایش تهدیدات امنیتی برای ایران در روند موازنه منطقه‌ای شده است؛ بنابراین لازم است تا ایران از الگوی مدیریت بحران در برخورد با قدرت‌های بزرگ استفاده کند.

۴. شاخص‌های مدیریت بحران را می‌توان تولید قدرت، نمایش قدرت و همکاری منطقه‌ای برای متوازن‌سازی قدرت دانست. اگر ایران در فضای ائتلاف منطقه‌ای قرار گیرد، در آن شرایط به نتایج امنیتی مؤثرتری نائل می‌شود. *

منابع

- آیکنبری، جان. ۱۳۸۲. *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- زکریا، فرید. ۱۳۸۸. *جهان پساامریکایی*، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر هرمس.
- فولر، گراهام. ۱۳۸۷. «جهان بدون اسلام»، ترجمه پیروز ایزدی، مندرج در: *استراتژی آمریکا در قبال جهان اسلام*، تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.
- کاستلز، مانوئل. ۱۳۸۰. *عصر اطلاعات: قدرت هویت*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کاکس، رابرت. ۱۳۸۰. *رنالیسم نو: چشم‌اندازی بر چندجانبه‌گرایی*، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کالاها، پاتریک. ۱۳۸۷. *منطق سیاست خارجی آمریکا*، ترجمه داوود غرایاق زندگی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوپچان، چارلز. ۱۳۸۲. «هژمونی توخالی یا نظام چندقطبی باثبات»، ترجمه عظیم فضلی‌پور، مندرج در: *تنها ابرقدرت*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- کیوان حسینی، اصغر. ۱۳۸۴. «جایگاه سیاست تغییر رژیم در رویکرد امنیتی آمریکا»، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۵۰، سال سیزدهم، تابستان.
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۴. *تحول در نظریات روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- مورگنتا، هانس. ۱۳۷۴. *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- والتز، کنت. ۱۳۸۲. *واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد*، تهران: ابرار معاصر.
- Alfoneh, Ali. 2008. "What Do Structural Changes in the Revolutionary Guard Mean?", *AEI Outlook Series*, No. 7, September.
- Kaplan, Robert D. 2003. "Supremacy by Stealth", *Atlantic Monthly*, Vol. 46, No. 1.
- Kissinger, Henry. 2001. *Does America Need a Foreign Policy? Towards Diplomacy*, New York: Simon & Schuster.
- Menashiri, David. 2001. *Post-Revolutionary Politics in Iran: Religion, Society and Power*, London: Frank Cass.
- Nye, Joseph. 2004. *Power in the global information Age, From Realism to Globalization*,

- London: Rutledge.
- Pillar, Pual R. 2004. *Terrorism and U. S foreign Policy*, Washington DC: Brookings Institute Press.
- Roskin. M. G. and Berry. N. 1999. *The new world of International Relations*, New Jersey: Prentice Hall.
- Rosenfeld, Stephen S. 1995. "Through the Minefield of Political Islam", *Washington Post*, May 24.
- Sennett, Richard. 1995. *Authority*, New York: Alfred Knopf.
- Zakaria, Farid. 2003. *Liberal Democracy at Home and Abroad*, New York: Norton Press.
- Walt, Stephan. 2000. *The Origins of Alliances*, Ithaca, N.Y: Cornell University Press.